

# از دموکراسی برای دموکراسی

هادی پاکزاد

از لایحه فون نوزدهم که کتاب گایستل مارکس  
ماهیت و خصلت سرمایه را بر ملاحظه کرد و در سال  
۱۹۱۷ اتحاد شوروی لنینیستی که نظام سوسیالیستی  
را در کشور روسیه بر پا نمود و سپس چند کشور دیگر  
به ادوگاه کشورهای سوسیالیست پیوستند در  
سال بیشتر نمی‌گذرد در تمام این دوران که برای  
پشتیبان پرزگرمین دستاوردها را به همراه داشته است.  
ستیز بر سر دو مفهوم عینی بوده است که یکی بر  
استقرار دموکراسی و دیگری بر دیکتاتور پروتاریا  
اشاره داشته.

نظام سرمایه داری، از دموکراسی به عنوان  
ایدئولوژی تفکیک پذیر یاد کرده با ماهیت و جوهر آزادی  
سرمایه گره خورده است دفاع می‌کند و اساس تکامل  
انسان را در انتخاب آزادانه مردم در برگزاری بهترین  
بهترین شیوه انسانی هر کشور در خدمت گذاری به

نظامهای سوسیالیستی که بهترین شیوه برای  
تفکیک استثمار همه انسان ها از ستم سرمایه را در  
امثال دیکتاتور پروتاریا می‌دانستند. هرگز  
نتوانستند دیکتاتور تعیین شده و ارمان گرایانه  
دیکتاتور پروتاریا را که مارکسیسم - لنینیسم بر  
آن پای می‌فشرد جامعه عین بپوشاند نتیجه آن  
شد که دیکتاتور پروتاریا، با دموکرات شدن ترین  
شیوهی ممکن میدان دموکراسی سرمایه ای  
ماهیتاً دیکتاتور خالی کرد تا برای جای گذاشتن  
کلیه داری از تجربهی تلخ اما بسیار با ارزش، کارگران  
و تمام راجستان نوزاد که حزب سرمایه، تنها  
نمی‌تواند بخشی از نیروهای کار باشد  
سرمایه انسانی دارد که هر قدرت خیرخواهی را که  
بخواهد مستقلاً آن در افست و بپاشد بر اساس  
شیوه های زندگی شدیدی محسوس به خودش مان  
درگیر شود در اشکالی دیگر در خود جذب و هضم  
می‌کند. آن را مانند خود در سازه و نهادها را  
تعمیر می‌نماید بیرون می‌دهد.

انسترو دیکتاتور پروتاریا  
مارکسیسم - لنینیسم، باید بتواند تعریفی  
از هویت و ماهیت واقعی خود ارائه دهد.  
باید این واژه را از فرهنگ خود بردارد و  
آن را با درکی از مفهوم حقیقی دموکراسی  
در شرایط موجود سلطه سرمایه ای جهانی  
تعیین کند و کاملاً با شعار استقرار  
دموکراسی فراگیر، از دموکراسی برای  
دموکراسی استمداد بطلبد.

در راستای این امر باید پذیرفت که دموکراسی  
زمانی دموکراسی است که بتواند ساختاری ارائه دهد  
تا تمامی نیروهای کار را که به طور مستقیم و یا  
غیرمستقیم در فرایند تولیدات کپی می‌شوند شرکت دارند  
در تمام مراحل مناسبات و روابط تولیدی در بر بیاورد  
و همگان بتوانند در آن، در تمام حوزه های اقتصادی و  
سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، هنری، ایدئولوژیکی،  
مذهبی و غیره حضوری فعال داشته باشند  
دموکراسی باید به هر تفکر و نگرشی، اجازه دهد خود  
را مطرح کند تا دیگر نگرش ها را تکامل بخشد و جو  
عین حال بستری فراهم شود که در آن بتواند خود را  
نیو یا بسازی کند و بهبود بخشد. آیا جهان وارد خود را  
به فون جدید، ساختاری از مناسبات اجتماعی را

نمی‌تواند که در آن حضور دموکراسی عینیت یابد؟  
این تعریف از دموکراسی، وجود هر خاستگاه و  
نگرشی و استقلال می‌کند و این را شرط ضروری برای  
پیشرفت همه جانبه هر جامعه می‌داند. دموکراسی در  
این مفهوم دلالت دارد بر آزادی اکثریت جامعه تا  
نگریش های را با اقلیت انتخاب کند و در نگرش های  
دیگران تمعق کند تا در صورت دورک و یا اصلاح آن  
نگرش ها، اقلیت را با اقلیت مجدد به آن ها رای  
دهد. چنین تعریفی از دموکراسی نشان می‌دهد که  
استقرار آزادی از دموکراسی که محدودی آن را تنها  
یک خاستگاه و منافع معین کرده باشد، دموکراسی در  
روابط عینی عقیده را با سمن می‌داند و طبیعت است  
که همان دموکراسی، برای دیگرانی که در قالب آن  
جای نمی‌گیرند، دیکتاتور می‌شود. برای همین  
الزام است که هیچ نگرشی در قالب بسته و محدود  
خود، ساختار را در غیر دموکراتیک نمی‌تواند و حق  
دارد که ساختار اساسی دموکراسی بشناسد این  
خود را و آزادی شکلی که با در دست گرفتن قدرت خود  
می‌شود، به طور طبیعی و ضروری، اعمال دموکراسی  
برای خود و دیکتاتور برای دیگران را اجرا و عین  
می‌کند تصادفی نبوده است که در طول تاریخ  
نمی‌توان هیچ قدرتی را صیقل گرفته که در ادامه ی  
سلطنت، نهالستد باشد «دموکراسی» را در جای  
عسکان کارگری کرده باشد به همین دلیل امکان  
ندارد که چنین دو قدرت دموکراسی و آزادی عین  
بپوشاند!

درک این طبیعت مشکل نیست که صاحب  
قدرت، هنگامی دارن قدرت است که «ضعف»  
وجود داشته باشد بنابراین تعریف «قدرت» از  
دموکراسی با تعریف «ضعف» از آن تطابق منقاد  
دارد ماهیت قدرت در این است که دموکراسی را در  
ایجاد امکاناتی جستجو کند تا هر چه بیشتر «قدرت»  
را استیلا کرده و ضعف، نفی قدرت را هدف  
دموکراسی می‌شاند  
ضعف که از فقدان دموکراسی در جوامع می‌شود را  
قوی می‌کند و با «قدرت» قویتر دموکراسی را به زیر  
می‌کشد و خود «قدرت» امروز می‌شود و قدرت دیروز  
را به ضعف، امروز ضعیف می‌کند  
این جایگزینی قدرت ها، سطحها در عنوان  
تاریخ به تکرار حوادث شده است و هر کجا که  
صاحب قدرت شده اند، حقوق خود را از دموکراسی

از راه دادند. در سر ما تنها مارمسیه - لیسپیه.  
 آگاهانه تدوین کرد و درها پشت که جایگزینی  
 قدرت به یگار و برای همیشه خواهد بود. استوار  
 دیکتاتوری پروتارها، دموکراسی فراگیر را برای  
 بشریت به ارمان خواهد آورد اما در عمل و اجراء  
 هنگامی که پروتارها نیز به قدرت رسید، با قدرت  
 توتالیست دموکراسی را میچود آورد.  
 تجربه‌ی دوران‌های قبل از سرمایه‌داری،  
 سرمایه‌داری و سوسیالیسم نشان می‌دهد که  
 قدرت به خودی خود سفته است و با جایگزینی  
 قدرت‌ها نمی‌توان به دموکراسی دست یافت.  
 دموکراسی در بستری که در آن قدرت و اقتضا  
 وجود داشته باشد امکان حضور نمی‌یابد. بنابراین  
 بشریت قرن چندی برای این که بنیاد دموکراسی را به  
 میان نهد و چهارده نداد مگر این که ساختاری نو  
 بنا سازد اجتماعی را تدوین کند که در آن قدرت و  
 اقتضا وجود نداشته باشد.

می‌گوید که دیکتور پس است؟

سازمان و جهت نهاد از این رو کس قدرت  
 نمی‌تواند و باید در دستر کار از گیرد.  
 هر نیرویی که رسیدن به قدرت را هدف گزینی  
 کند، مسیر را تر رسیدن به «دموکراسی» تکرار  
 می‌کند که حاصلش فلا، به نفعات تجربه شده  
 است. در ضمن مارکس‌های تکراری که هر کدام  
 رنگ و بویی مخصوص به خود دارند و خواهد داشت،  
 هیچ تغییر بنیادی صورت نخواهند پذیرفت مگر  
 این که خود را بنیانده یا استعاری کوز و خود به خودی،  
 نمی‌شود. این بی‌سابقه است و باید دانست که در  
 آن صورت حرکت اجتماعی به حرکتی غیر اجتماعی  
 که بی‌سابقه است این جهان امکان پذیر نیست. تغییر  
 ما حیت می‌تواند

انسان جهان امروز به همان نسبت که توانسته  
 است فاصله‌ی مکناسی و ارتباطی بر مابقی موجود  
 زمین بیرون نگذرد، نمی‌تواند از سرشت اجتماعی خود  
 فاصله‌ی بیرون نگذرد.

این رو کس قدرت



گروه‌ها، انجمن‌ها،  
 نهادهای و کشورهای  
 در این کلام تمام  
 کتاب‌ها که با  
 سنت‌های متفاوت  
 در گروه «نصف» میان  
 می‌گذرد، انجمن  
 استواری حرکتشان را  
 برای دستیابی به  
 قدرت استوار کرده  
 و نهاد غیر باطن را  
 تکرار می‌کنند. هر  
 این تغییر هرگز  
 نمی‌تواند حتی به  
 غایت قدرت نیز  
 دست یابد، چه رسد  
 به دموکراسی. در  
 سرمایه‌ای که  
 سرمایه‌داری دست  
 بالای دست حاکمیت  
 دارد کدام قدرت  
 آخر خط بودن خودش  
 را پاسور می‌کند و

است. انسان، بدون این که خود بگذرد، در فرایندی قرار گرفته که مسیر زندگی را غالباً تعیین شده تعویض می‌دهند و به مانند چرخ‌دنده‌های بهم پیوسته می‌گردند. یک ماشین خودکار در جامعه، حضوری مکانیکی پیدا کرده است. تولید می‌کند بدون این که آن را حس کند، مصرف می‌کند، می‌رنجاند. رابطه‌های شعوری با تولید داشته باشد، به موقع برای جدایی دل برای انتخابات حاضر می‌شود و... تمام آموزش را درک کرده و نتایج آن را در بدن می‌اندازد. بداند خودش چه قدر در این امور سهم دارد. لبین روند را نمی‌توان «دموکراسی» نام گذاشت و سرانجامش، حرکت اجتماعی انسان نام خواهد داشت. «قدرت‌ها» می‌گویند که به زنده، زیورست یکدیگر قرار می‌گیرند و هر کس که در عین «قدرت» نمی‌تواند خود نسبت به مافوق خود «ضمیمه» به حساب می‌آید، نظام سلطه را نسبت به هم رو می‌تازد و همه می‌خواهند «قوی» شوند. همه در کسب «قدرت» در سباهلی، خونین قرار دارند و بی‌روا از خود بیرون قوی شوگار راحت چنانی طغی، که در نظام طبعیت چنین پای مال است» بیرو می‌کنند. استبداد نیست، نگرشی، از خودبیگانگی همگانی در شرایطی تحمیل کرده است که انسان‌ها بیش از هر زمان دیگر در پیوستگی با یکدیگر قرار گرفته‌اند و ضرورت وجود دموکراسی متعلق با روابط خود را خوشتر هستند.

**دموکراسی نفی قدرتی استحصاری و پذیرش تمام خاستگاهها در بستر خود است.** پس ساختاری که بتواند قدرتی استحصاری را سرنگون و پشمارد و امکان حضور همگان را در چه بیشتر در حرکت اجتماعی فراهم کند «دموکراسی» نام دارد چنین ساختاری وجود در دولت و حکومتی را که باعر ناسی انحرافی و قدرتی در دست داشته باشد، همسو با دموکراسی و هدف آن لزومی نمی‌کند هیچ قدرتی [دولت و حکومتی] تاکنون نتوانسته است، در ادامه ی کار بر سر اهداف دموکراتیک خود استوار مانده باشد. سرشت قدرت، ضعیف، پیروز است و شرط وجودش را «ضعیف» توجیه می‌کند تا زمانی که این انسان در کنار هم، به هم‌زمنی خصمانه و خونین ادامه بدهند، کشف و درک دموکراسی **مفهوم** مستند است که نجات انسان را باید در لوئی جستجو نمود. عملکرد تجربه و عینیت زندگی اجتماعی اثبات کرده است که اگر اکثریت مطلق انسان‌ها که بر

چند اصل کلی اجماع نظر دارند و نسبت به وجه و سرشت آن آگاه و هشیار شوند، مسیر حرکت ما را در در راستای تولید «دموکراسی» هدفمند می‌کنند و از سلاح دموکراسی بی‌وزاری برای استقرار «دموکراسی» مدد می‌گیرند.

**تولید - بدون تولید امکان زندگی اجتماعی میسر نیست و بدون کار اجتماعاً لازم هیچ کارایی تولیدی به وجود نیامده و نخواهد آمد.**

**مالکیت خصوصی -** هر انسانی باید مالک حاصل کار و زحمات خود باشد و کسی نباید به جزیم مالکیت کسی تجاوز نماید.

**کار مزدوری یا بر مگرگی مدرن -** مخالفت با استفاده از مالکیت خصوصی برای سلب حق مالکیت دیگران و ریفون ارزش کار مردم به منظور ایجاد تباری و سرمایه‌هایی که بتواند با آن نیروهای کار را به مزدوری و بزرگی مجبور ساخت.

**نگرش‌ها و اعتقادات سذمی و ایستادگی بی‌کی -** پذیرش سوزندگی فعالیت‌ها و اعتقادات و ایستادگی‌ها در جامعه بدون تحمل اجباری آن‌ها به کسی.

**نفی هر گونه قدرت حاکم -** شامل دولت‌های دموکراسی بی‌وزاری، سوسیالیستی، فاشیستی، نازی‌پرستی، دموکراتیک، سلطنتی (پادشاهی، سلطنتی، امپری) جمهوری و - هر نظامی که تقلیب را به عنوان حیات حاکم و اکثریت را به عنوان ملت بشناسد.

**نفی آثار شیم در ساختار تناسبات اجتماعی -** ازلی کامل فرد در رابطه با احترام پذیرش اکثریت برای جامعه که بر اساس نظام مصادف «خودگردان» تمام لڑان‌ها و نهادهای به هم پیوسته استوار اندام می‌شود.

**دموکراسی با مبارزه تمام شیروهای فراگیر کار به وجود می‌آید -** یک گروه، دسته، حزب و هر سازمانی که در راستای اهداف اعتقادی و ویژه مربوط به خود مبارزه می‌کند، نمی‌تواند به تنهایی، حتا در صورت پیروزی، «دموکراسی» را به وجود آورد. دموکراسی تنها با مبارزه تمام نهادهای اعتقادی کوتاه‌گون نیروهای فراگیر کار که شامل تمام نیروهای گسار شهری و روستایی مستخلص غیرمستخلص می‌شود به وجود می‌آید که تمام این نهادها در صورت پیروزی دموکراسی هیچ سهمی در

قدرتی که وجود نخواهد داشت، ندارند به جز حضور فعالشان در «دموکراسی» که نیاز تنوع اندیشه‌های جامعه را با سخنگو باشند تا در صورت پذیرش اکثریت، سهمی در عهده اجرایی «خودگردان» جامعه می‌دموکراتیک خود داشته باشد.

**«دموکراسی» چگونه خود را اداره می‌کند؟ -** دموکراسی که برآمده از تضاد قدرت و ضدها است، هیچ فرد قوی و فعلی را در جامعه بر نمی‌تابد، مالکیت خصوصی برآمده از کار و تلاش افراد را تسویه می‌کند و استفاده از مالکیت خصوصی برای بهره‌مندی از دیگران به منظور انباشت سرمایه شخصی و مغرور با مساحت دموکراسی می‌شاید اعتقاد دارد چنین نیروی کار خود در فرایند کار اجتماعاً لازم حویت یافته و برای ارزش می‌شود افراد می‌توانند در نهادهای کاری مربوط به خود مالک وسائل تولید باشند تا در پیوستگی اجتماعی با دیگر نهادهای و با افزونی خودگردان نهاد خود، از تمام اوزس افزوده کارشان برخوردار شوند. افرادی که در نهادهای خود کار می‌کنند اعضای فرم‌اندرار چشمه و گوش بسته نخواهند بود. آنان در تمام مراحل فرایند تولید و مصرف در نهاد خود به طور ویژه و در جامعه به طور عام حضوری آگاهانه خواهند داشت.

بر اساس اصول کار شده دموکراسی می‌تواند خود را با استقرار نظام «تعاضی و یا توافقی» اداره کند که آن نظام بتواند تمام مردم یک کشور را فعلاً در خود جای دهد. از این رو هر کشوری که بخواد راه توسعه اقتصادی و اجتماعی همه جانبه را در پیش گیرد باید بتواند تعریف همه جانبه‌ای از «گردش شورایی امور» که بر ساختار عدالت فراگیر استوار شده باشد به دست دهد.